



بانگ قرآن در فضای مثنوی

سخنی درباره تأثیر آیات قرآن کریم در مثنوی مولانا

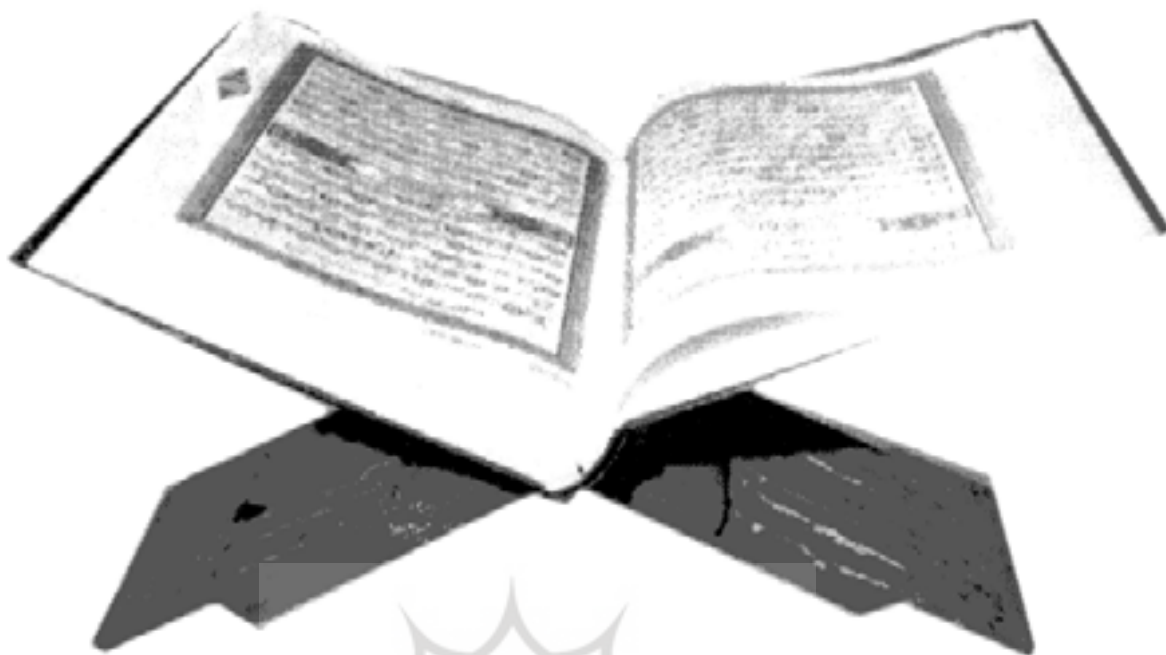
دکتر جلیل تجلیل*

کز شراب جان فزایت ساقی است
عشق آن بگزین که جمله انبیا
یافتند از عشق او کار و کیا^۱
و این داستان و عصاره و نتیجه آن ناظر است به آیات زیر:
- و ان لیس للانسان الا ماسعی* و آن سعید سوف یری (و این که
برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و نتیجه کوشش او به زودی
دیده خواهد شد)^۲
- فمن يعمل مثقال ذره خیراً یره و من يعمل مثقال ذره شراً یره^۳
(پس هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند نتیجه آن را خواهد دید و هر که
هموزن ذره‌ای بدی کند نتیجه آن را خواهد دید.)
و در همین داستان آنجا که ظهور ناتوانی طبیبان از درمان کنیزک
بر پادشاه آشکار شد لاجرم به دامان ولیّی آویخت:

گفت دانستم که رنجت چیست زود
در خلاصت سحرها خواهم نمود
شاد باش و فارغ و آمن که من
آن کنم با تو که باران با چمن
گورخانه راز تو چون دل شود
آن مرادت زودتر حاصل شود ...
هر که را جامه ز عشقی چاک شد
او ز حرص و عیب کلی پاک شد
شاد باش ای عشق پر سودای ما
ای طبیب جمله علت‌های ما
ای دوی نخوت و ناموس ما

گلبانگ شعر مولانا در همه آثار وی به ویژه در مثنوی، گذشته از
قلمروهای گوناگون علم و فلسفه و الوان معارف بشری در فضای مثنوی
به بانگ آیات قرآنی مترنم است و همه جا در مطایب آیات و تمثیلات و
قیاسات، به تربیت و بالاندن روان و عمل و سعادت انسانی روی می‌آورد
و از کلام سراپا انسجام قرآنی مایه می‌گیرد و این حکیم سخن‌پرداز در
اقلیم انسان‌سازی و معرفت‌پژوهی ما را با نواهای آیات پر برکات کلام
وحی آشنا و در بحر بیکران معارف الهی غوطه‌ور می‌سازد.
از ابیاتی که بیشتر از همه ما را به واقعیت‌های زندگی این جهانی
و سرای بازپسین آشنایی می‌بخشد، آنجا است که بر اصل استوار کار و
تلاش و این که هر کنشی را واکنشی است متناسب با آن، و هر کاری
را نتیجه‌ای است متکی بر کیفیت و روح آن پای می‌فشارد در دفتر اول
مثنوی در سرانجام داستان کنیزک و پادشاه گوید:

بر من است امروز و فردا بر وی است
خون چون من کس چنین ضایع کی است
گرچه دیوار افکند سایه دراز
باز گردد سوی او آن سایه باز
این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی ما آید نداها را صدا
عشق‌هایی کز پی رنگی بود
عشق نبود عاقبت ننگی بود
زانکه عشق زندگان پاینده نیست
زانکه مرده سوی ما آینده نیست
عشق آن زنده‌گزین کو باقی است



گناهان اعتراف کرد و پرده پندار از گوش و دلش یکسو شد و به خدای دانای آشکار و نهان نیاز آورد که در سراسر این داستان مثنوی مولوی این صلوات و آیات قرآنی مورد استفاده قرار گرفته است:

۱. آیه شریفه: و قال ربکم أَدعونی استجب لکم^۱
 ۲. و آیه: الذین یذکرون الله قیاماً و قعود و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار^۲ (همانا که خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته، و به پهلو آرمیده، یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند که پروردگارا اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار).

این حال دعا و نیایش هنگامی است که روح ما از درون با ما به سخن درآید و آنگاه سکوت و اعراض مردم از ما هیچ تأثیری در ما نخواهد داشت و این ابتهال و دل زار و چشم اشکبار جان ما را به شغف و شادی و خنده خواهد رساند.

گر همی خواهی که آن خلعت رسد
 بس بگریان طفل دیده بر جسد
 تا نگرید کودک حلوا فروش
 بحر رحمت در نمی‌آید به جوش
 ای برادر طفل طفل چشم تست
 کام خود موقوف زاری دان درست^۳
 این تعبیر برگرفته از آیات قرآنی است:

أدعوا ربکم تضرعاً و خفیةً انه لایحبّ المعتدین^۴ (پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید که او از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد).

ای تو افلاطون و جالینوس ما
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد
 کوه در رقص آمد و چالاک شد
 عشق جان طور آمد عاشقا
 طور مست و خز موسی صعقا

و در این ابیات چالاک و بیقراری کوه در برابر تجلی عشق پاک و برون آمدن از جامه خودبینی چقدر از زلال این آیه و تجلی پر طنین آن برخوردار بوده است:

فما تجلی ربّه للجبل جعله دکا و خز موسی صعقا^۵ (پس چون پروردگارش به کوه جلوه نمود آن را ریزریز ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد) این عشق پادشاه که برخاسته از حب نفس و تقاضای زوال‌پذیر استغراق در نفس حیوانی و فرمانروای شهوات زودگذر و توسل او در دامن ولی خدا پس از احساس بی‌مقداری خویش در برابر لطف بی‌کران خدا گردید و

رفت در مسجد سوی محراب شد
 سجده‌گاه از اشک شه پر آب شد:
 کای کمینه بخششت ملک جهان
 من چه گویم چون تو می‌دانی نهان
 حال ما و این طیبیان سر به سر
 پیش لطف عام تو باشد هدر
 ای همیشه حاجت ما را پناه
 بار دیگر ما غلط کردیم راه^۶
 به آستانه توفیق خداوندی خرامید و در صدد استغفار برآمد و بر



مولانا حدیثی از پیامبر را در اثنای ابیات خود می‌آورد که در آن به نفاتح ربّانی اشاره دارد که بایدش مغتنم شمرد و پاس داشت چراکه پاسداشت نغمه‌های ربّانی ما را تقرّب و سبقیت می‌بخشد و اغتنام فرصت‌های روحانی جان تازه بر ما می‌دمد

و هم از آیه:

قل من يُنجيكم من ظلماتِ البرّ و البحر تدعونهُ، تضرّعاً و خفيّةً
لئن أنجانا من هذه لَنكوننّ من الشاكرين^{۱۱} (بگو: چه کسی شما را از
تاریکی‌های خشکی و دریا می‌رهاند؟ در حالی که او را به زاری و در
نهان می‌خوانید که اگر ما را از این مهلکه برهاند البته از سپاسگزاران
خواهیم بود)

مولانا در مثنوی تعبیری دارد از پیغمبر اکرم (ص) بسیار زیبا برگرفته
از تعبیر قرآنی: «چراغ آخرین» و تعبیر دیگری از آن بزرگوار «نور
پسین» که عبارت نخستین تلمیح دارد به (سراجاً منیراً از این آیه:
يا أيها النبي انا ارسلناك شاهداً و مبشراً و نذيراً و داعياً الى الله
بأذنه و سراجاً منيراً^{۱۲}) (ای پیامبر ما تو را گواه و بشارت‌نگر و هشداردهنده
فرستادیم و دعوت‌کننده به سوی خدا به فرمان او، و چراغی تابناک)
و تعبیر دوم (نورپسین) که برگرفته از «خاتم‌التبین»^{۱۳} است در آیه
شریفه «ما كان محمد أباً أحد من رجالكم ولكن رسول الله و خاتم
النبيين»^{۱۴} و کان الله بكل شیء علیماً: «محمد پدر هیچ یک از مردان
شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر
چیز دانا است.

و مولانا با همین تناسب حدیثی از پیامبر را نیز در اثنای ابیات خود
می‌آورد که در آن به نفاتح ربّانی اشاره دارد که بایدش مغتنم شمرد
و پاس داشت چراکه پاسداشت نغمه‌های ربّانی ما را تقرّب و سبقیت
می‌بخشد و اغتنام فرصت‌های روحانی جان تازه بر ما می‌دمد: انّ لربکم
فی ایام دهر کم نفاتح ألا فتعرّضوا لها:

گفت پیغمبر که نفاتح‌های حق

اندر این ایام می‌آرد سبق

گوش و هوش دارید این اوقات را

در ربایید اینچنین نفاتح را

نفتخه آمد مر شما را دید و رفت

هر که را می‌خواست جان می‌بخشید و رفت

جان آتش یافت زو آتش‌کشی

جان مرده یافت از وی جنبشی

تازگی جنبش طوبی است این

همچو جنبش‌های خلقان است این

خود ز بیم این دم بی‌متنها

بازخوان «فابین انّ یحملنها»

ورنه خود «أشفقن منها» چون بدی

گرنه از بیمش دل که خون شدی ...^{۱۴}

که در دو بیت اخیر اشاره دارد به آیه معروف به (آیه امانت) و آن
این است: انا عرضنا الأمانة علی السموات و الأرض و الجبال فابین انّ
یحملنها و حملها الانسان انّه کان ظلوماً جهولاً^{۱۵}

(ما امانت الهی و بار تکلیف را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه
کردیم، پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند ولی
انسان آن را برداشت و راستی او ستمگری نادان بود).

در قرآن کریم دعا و شفاعت پیامبران موجب بروز نعمت‌های خدا
بیش از پیش می‌گردد لکن در این میان گروهی شکرگزار و با ادب
بودند که نعمت‌ها را پاس می‌داشتند و گروهی گستاخ و ناسپاس بودند
چنانکه قوم موسی را خداوند به نعمت‌ها و فرستادن مائده از آسمان
بنواخت، پس کسانی چند بی‌ادب اظهار داشتند: «کو سیر و عدس» و
سرانجام نان و خوانشان از آسمان بگسست و جز رنج و تعب و بیل و
داسشان نماند:

از خدا جوییم توفیق ادب

بی‌ادب محروم ماند از لطف رب ...

مائده از آسمان در می‌رسید

بی‌شیری و بیع و بی‌گفت و شنید

در میان قوم موسی چند کس

بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس؟

منقطع شد نان و خوان از آسمان

ماند رنج و زرع و بیل و داسمان

و این ابیات برگرفته از آیات قرآنی است:^{۱۴}

و اذا قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا
مما تنبت الأرض من بقلها و فومها و عدسها و بصلها. قال ائتستبدلون
الذی هو اذنی بالذی هو خیر إهبطوا مصرأ فإنّ لکم ما سألتهم و
ضربت علیهم الذلّة و المسکنة و بأء و بغضب من الله ذلک بانّهم کانوا
یکفرون^{۱۵}

و چون گفتید ای موسی هرگز به یک نوع خوراک تاب نیآوریم
از خدای خود برای ما بخواه از آنچه زمین می‌رویانند از قبیل سبزی و
خیار و سیر و عدس و پیاز برای ما بربانند. موسی گفت: آیا به جای
چیز بهتر خواهان چیز پست‌ترید؟ پس به شهر فرود آید که آنچه را
خواستهاید برای شما در آنجا مهیا است و داغ خواری و ناداری بر آنها



از ادب پر نور گشتست این فلک
وز ادب معصوم و پاک آمد ملک^۶
و این رویداد در قرآن کریم بدین گونه است:
اذا قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یستطیع
ربک أن ینزل علینا مائدةً من السماء قال اتقوا الله إن
کنتم مؤمنین قالوا فریداً تأکل منها و تطمئن قلوبنا و
نعلم أن قد صدقتنا و تكون علیها من الشاهدین. قال
عیسی بن مریم اللهم ربنا أنزل علینا مائدةً من السماء
تكون لنا عیداً لأولنا و آخرنا و آیه منک و ارزقنا و
انت خیر الرزاقین قال: إنی لها علیکم فمن یکفر
بعد فأنی أعذبه عذاباً لا أعذبه احداً من العالمین^۷.
(هنگامی که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم
آیا پروردگارت می‌تواند از آسمان خوانی برای ما فرو
آورد؟ عیسی گفت اگر ایمان دارید، از خدا پروا دارید،
گفتند می‌خواهیم از آن بخوریم و دل‌های ما آرامش
یابد و بدانیم که به ما راست گفته‌ای و بر آن گواهان
باشیم. عیسی پسر مریم گفت: بار اله، پروردگارا، از
آسمان خوانی بر ما فرو فرست تا عیدی برای اول ما
و آخر ما باشد و نشانه‌ای از جانب تو، و ما را روزی ده
که تو بهترین روزی دهندگانی، خدا فرمود: من آن را بر شما فروخواهم
فرستاد ولی هر آن کس از شما که پس از آن انکار ورزد وی را چنان
عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را چنان عذاب نکرده باشم.
در دفتر دوم مثنوی داستانی است که در آن شیخ احمد خضروه
جهت وام گیرندگان به الهام حق تعالی حلوا می‌خرد. این شیخ که
نمونه جوانمردی و ایثار بود دایم وامدار بزرگان بود. وام می‌گرفت و بر
فقیران خرج می‌کرد در حالی که خود خانقاه می‌داشته که آن هم در گرو
وامداران بود. و خدا وام او را ادا و ریگ را بر او آرد می‌کرد. کودکی طبق
حلوا داشت و می‌فروخت و کسی خواست که حلوا را بخرد. او حلوای
او را به بهایی اندک گرفت. کودک پیش شیخ آمده، گریه سر داد که
اربابم مرا می‌کشد.
سرانجام این داستان اشاره به گریه و زاری کودک است که چگونه
همه مایملک خود را از دست داده بود و شیخ بالاخره وامش را به
الهام ربانی پرداخت کرد و در پایان این اتفاق منتقل می‌شود به اوج
از خودگذشتگی و اشاره به حضرت ابراهیم و اسمعیل که: «حلق خود

زده شد و به خشم خدا گرفتار آمدند چرا که آنان به نشانه‌های خدا کفر
ورزیده بودند)^۸

و به دنبال این واقعه در مثنوی قوم عیسی علیه‌السلام را گستاخی
و حرص آوردند و بدگمانی به رزق خدا داشتند در مثنوی مطرح می‌شود
و وخامت‌های ضررهای بی‌ادبی که در قرآن آمده یاد می‌شود:

باز گستاخان ادب بگذاشتند
چون گدایان زله‌ها برداشتند
لا به کرده عیسی ایشان را که این
دایم است و کم نگردد در زمین
بدگمانی کردن و حرص‌آوری
کفر باشد پیش خوان مهتری
زان گدارویان نادیده ز آرز
آن در رحمت بر ایشان شد فراز
هر چه بر تو آید از ظلمات و غم
آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم





قربانی خلاق کرد» و استنتاج به شهیدان که زندگان حقیقی‌اند و نزد پروردگار روزی داده می‌شوند اینک ابیاتی از داستان:

بود شیخی دائماً او وامدار
از جوانمردی که بود آن نامدار
ده هزاران وام کردی از جهان
خرج کردی بر فقیران جهان
هم به وام او خانقاهی ساخته
جان و مال و خانقه درباخته
وام او را حق ز هر جا می‌گزارد
کرد حق بهر خلیل از ریگ آرد
گفت پیغمبر که در بازارها
دو فرشته می‌کنند ایدر دعا
خاصه آن منفق که جان انفاق کرد
حلق خود قربانی خلاق کرد
حلق پیش آورد اسماعیل‌وار
کار بر حلقش نیارد کردگار^{۱۸}
پس شهیدان زنده زین رویند خوش
تو بدان قالب بمنگر گبروش^{۱۹}

باری در این بخش از مثنوی عبارت «حلق پیش آورد اسماعیل‌وار» ناظر است به این آیات در سوره مبارکه صافات:

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَفَاخِرِ إِنِّي أَدْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى. قَالَ يَا أَبَتِ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ. فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَ نَادِيَاهُ أُنْ يَا إِبْرَاهِيمَ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّوْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ^{۲۰} (و وقتی با او به جایگاه «سعی» رسید گفت ای پسرک من! من در خواب چنین می‌بینم که تو را سر می‌برم، پس ببین چه به نظرت می‌آید. گفت ای پدر من آنچه را مأموری بکن. ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت. پس وقتی هر دو تن در دادند و پسر را به پیشانی بر خاک افکند، او را ندا دادیم رؤیای خود را حقیقت بخشیدی ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم)

و در اینجا مضمون دو بیت:

گفت پیغمبر که در بازارها
دو فرشته می‌کنند ایدر دعا
کای خدا تو منفقان را ده خلف

ای خدا تو ممسکان را ده تلف
برگرفته از حدیث:

ما من يوم يصبح العباد فيه إلا ملكان ينزلان فيقول احدهما: اللهم أعط منفقان خلفاً و يقول الآخر: اللهم أعط ممسكاً تلفاً^{۲۱}

پی‌نوشت:

* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، انتشارات روزنه ۱۳۸۰، ص

۱۳.

۲. ۳۹ و ۴۰ / نجم - ۵۳.

۳. آیه ۷ و ۸ سوره زلزله - ۹۹.

۴. همان، ص ۶ و ۵.

۵. آیه ۱۴۳ اعراف / ۷.

۶. همان، ص ۸.

۷. آیه ۶۰ سوره فاطر - ۴۰.

۸. آل عمران / ۱۹۱.

۹. دفتر دوم ص ۱۷۹.

۱۰. آیه ۵ اعراف / ۷.

۱۱. آیه ۶۳ انعام / ۶.

۱۲. آیه ۶۱ فرقان / ۲۵.

۱۳. ۴ احزاب / ۳۳.

۱۴. مثنوی دفتر اول، صص ۷۳ و ۷۴.

۱۵. ۷۲ / احزاب / ۳۳.

۱۶. دفتر اول مثنوی، ص ۸.

۱۷. آیات ۱۱۲ تا ۱۱۴ سوره مائده / ۵.

۱۸. دفتر دوم ۱۷۷.

۱۹. در دفتر سوم، ص ۶۴۶ نیز بیت زیر آمده:

سر به پیش قهر نه دل بر قرار

تا ببرم حلقه اسماعیل‌وار

۲۰. آیه ۱۰۲ تا ۱۰۵، الصافات / ۳۷.

۲۱. احادیث مثنوی مرحوم فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۱،

ص ۲۲، به نقل از بخاری، ج ۱، ص ۱۶۴ و نیز رک: شرح مثنوی استاد دکتر

سیدجعفر شهیدی جزو اول از دفتر دوم. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی

۱۳۷۵، ص ۹۰. استاد دکتر شهیدی نظیر این روایت را با اندک اختلاف از

بحارالانوار (ج ۹۰، ص ۳۸۱) بدین‌گونه نقل فرموده‌اند: اللهم عجل للمنفق

ماله خلفاً و للمسك تلفاً فهذا دعائهما حتى تغرب الشمس.